

صداقت ضامن سرمایه اجتماعی است

اخلاق از قواعدی سخن به میان می‌آورد که اجرای آنها ضامن تحکیم روابط بینافردی و اجتماعی است.



171#؛ اخلاق در سیاست» در گفت‌وگو با دکتر داوود فیروزی
صداقت ضامن سرمایه اجتماعی است

اخلاق از قواعدی سخن به میان می‌آورد که اجرای آنها ضامن تحکیم روابط بینافردی و اجتماعی است.

در این میان حوزه سیاسی که با اجتماع گره خورده، نمی‌تواند از اخلاق بر کنار بماند. این به آن معناست که چه بخواهیم و چه نخواهیم، سیاست، بر مدار اخلاق می‌گردد؛ اما چرا و چگونه حوزه سیاسی از اخلاق فاصله می‌گیرد و غیرشفاف می‌شود؟ و از سوی دیگر، چه سازوکاری باید در بدنه اجتماع تعبیه شود تا بتوان اخلاق را در پدیده‌های گوناگون گسترش داد؟

در این میان اما 171#؛ «صداقت» عنصر بنیادین اخلاق به شمار می‌آید و ضامن بقای سرمایه اجتماعی است. جامعه‌شناسان سرمایه اجتماعی را ابزار اصلی انسجام اجتماعی می‌دانند و معتقدند که با از میان رفتن 171#؛ «صداقت» و در نتیجه سرمایه اجتماعی، هیچ جامعه‌ای قادر به ادامه حیات خود در درازمدت نیست.

بر این پایه بود که به سراغ حجت‌الاسلام دکتر داوود فیروزی، استاد علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران رفتیم و با وی درباره نسبت اخلاق و سیاست گفت‌وگو کردیم. کتاب‌های 171#؛ «قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام»، 171#؛ «سیاست و دولت در اسلام» و 171#؛ «تاریخ تحول دولت در اسلام» از جمله آثار وی به شمار می‌آیند.

8226#؛ در حوزه اندیشه سیاسی و فلسفه سیاسی- گرچه این دو از یکدیگر متفاوت هستند- اخلاق (سیاسی) چه جایگاهی دارد؟ وقتی از 171#؛ «اخلاق» صحبت کرده و آن را به 171#؛ «سیاست» اضافه می‌کنیم، ترکیبی با عنوان 171#؛ «اخلاق سیاسی» پدید می‌آید. پیش از پرداختن به بحث 171#؛ «اخلاق سیاسی» باید نخست تصور خود را از 171#؛ «اخلاق» و 171#؛ «سیاست» روشن سازیم. در حوزه اخلاق همواره دو بحث را از یکدیگر جدا کرده‌اند: یکی اصول اخلاقی (ethics) و دیگری اخلاق (morality). متفکران اسلامی باب مقوله‌ای را در انسان‌شناسی به نام 171#؛ «علم‌النفس» گشوده بودند.

171#؛ «علم‌النفس» در تلقی این متفکران تنها به روانشناسی محدود نبود. در ادبیات فلسفه اسلامی، عقل عملی به 3 حوزه تقسیم می‌شد:

امور اقتصادی (تدبیر منزل)

امور سیاسی (تدبیر مَدُن)

اخلاق.

جالب اینجاست که اخلاق زیربنای دوتای دیگر به شمار می‌آید. مراد از اخلاق در نظر این متفکران، همان اخلاق فردی بود؛ در واقع چون اساس خانواده و شهر در تحلیل نهایی به فرد می‌رسید، اخلاق شالوده آنها به حساب می‌آمد. این بحث سبب شد که پیشینیان نگاهی اخلاقی به سیاست داشته باشند و همین‌طور نگاهی اخلاقی به تدبیر منزل (امور اقتصادی). تصور غالب این بود که انسان‌ها 2 ساحت متفاوت دارند؛ به این معنا که بخشی از زندگی در اختیار انسان قرار ندارد، مثل ویژگی‌های جسمی یا به دنیا آمدن در طبقه اجتماعی و خانواده‌ای خاص. اینها هستی‌های از پیش تعیین‌شده‌ای به شمار می‌آمدند که اتفاقاً در قلمرو اخلاق جای نمی‌گرفتند اما برخلاف بخش اول، بخش دیگری از زندگی را خود انسان‌ها می‌سازند، بنابراین خود وی نیز مسئول آن است. این ساحت در حوزه عمل آدمی قرار می‌گیرد.

اگر بخواهیم به زبان امروزی سخن بگوییم، از ساحت نخستین به 171#؛ «رفتار» (behaviour) و از ساحت دوم به 171#؛ «عمل» (act) تعبیر می‌شود. عمل برخلاف رفتار، ساخته خود انسان است. آدمی بین گزینه‌های گوناگون می‌سنجد، آنگاه تصمیم می‌گیرد و در نهایت عمل می‌کند. بحث اساسی این است که چه تصمیمی درست و چه تصمیمی درست‌تر و چه تصمیمی نادرست و چه تصمیمی نادرست‌تر است؟ در اینجا ساحت که حوزه اخلاق شکل می‌گرفت؛ به این معنا که انسان ابعاد گزینه‌های مختلف را پیش چشم می‌آورد و آنها را می‌سنجد. در این میان است که او اموری را اصل قرار می‌دهد و اموری را فرع. مثلاً در اخلاق بازار، اصلی به نام 171#؛ «توکل»

و «#ریسک» وجود دارد. این اصل شایسته و خوبی است اما در مقابل، چیزهایی به نام «#انحصار» و «#احتکار» هم وجود دارد. در اینجا این بحث پیش می‌آید که آیا یک بازرگان می‌تواند به هر وسیله‌ای کسب سود کند یا آنکه سود وی باید مشروع (اخلاقی) باشد؟ در چنین مواقعی، یک دسته قواعد بیرونی وجود دارد که بخش عمده آنها از باورهای دینی گرفته شده است. این قواعد (بیرونی) جست‌وجوی سود را منوط به اصول و شرایطی ویژه می‌کنند. خطوط قرمزی که این قواعد وضع می‌کنند، ممکن است دست قانونگذار هم نباشد اما وجدان فرد را سخت تحریک می‌کند. تفاوت «#اخلاق» با «#قانون» از همین جا مشخص می‌شود. «#قانون» هم لوازم و هم ضمانت اجرای بیرونی دارد. آنچه در این میان بسیار مهم است، این است که انسان‌ها در «#عمل» خود همیشه چارچوب‌هایی اخلاقی برای خود در نظر می‌گیرند. آن وقت است که این پرسش مطرح می‌شود که آیا در تنظیم قواعد (قانون) اخلاق اولویت دارد یا در تنظیم اخلاق، قواعد حقوقی و قانونی؟ به بیان دیگر آیا جامعه باید قواعد درست را وضع کند تا در ذهن انسان‌ها نفوذ کند یا آنکه جامعه باید مبتنی بر قواعد اخلاقی، قانون وضع کند؟ در ادبیات اسلامی، اخلاق را یک وازع درونی می‌دانستند. وازع در معنای نگه‌دارنده است. این وازع درونی (اخلاق) همواره با وازع بیرونی (قانون) ارتباط معکوس دارد.

•#226# در واقع می‌توان گفت که «#اخلاق» نگهبان درون است.

درست است. هر اندازه این نگهبان درونی بیشتر تقویت شود، نیاز کمتری به نگهبان بیرونی است و برعکس هر چقدر نگهبان درون کمتر تقویت شود، احتیاج بیشتری به نگهبان بیرونی پیدا می‌شود. اتفاقاً کسی که عملاً اخلاقی نیست، راه‌هایی برای گریز از نگهبان بیرونی (قانون) هم پیدا می‌کند. در این وضعیت است که مثلاً «#غش در معامله» می‌کند و نیرنگ می‌زند. با این حال آدمی به خودش نمی‌تواند نیرنگ بزند.

•#226# پرسش بنیادین این است که چگونه می‌توان در سیاست به اخلاق بازگشت یا به بیان دیگر، چگونه می‌توان سیاست را اخلاقی کرد؟ در آموزه‌های اسلامی این مسئله چگونه مطرح شده است؟

تمام فعالیت‌های انسانی‌ای که به نحوی به «#عمل» مربوط هستند، با اخلاق سروکار دارند. در اخلاق، قواعدی وجود دارد که تابع حُسن و قبح عقلی است. شریعت هم، همان‌ها را توضیح می‌دهد، بنابراین از این حیث فرقی نمی‌کند که متعلق این اخلاق، سیاست باشد یا اقتصاد. در نهج‌البلاغه، خطبه‌ها و نامه‌هایی وجود دارد که از این حیث بسیار جالب توجه هستند. روایتی از امام علی (ع) وجود دارد که ایشان یاد گذشته می‌افتند. امام در آنجا می‌گویند: یاد آن اوایل اسلام به‌خیر که همه در آن زمان مردانه می‌جنگیدیم و دشمنان اسلام با ما (مسلمانان) درمی‌افتادند. گاهی ما می‌بردیم و گاهی آنها. در این بین خداوند دید که ما در ایمان خود صادقیم. آنگاه لطف او به ما افزون‌تر شد.

این نکته‌ای که امام علی (ع) بیان می‌کنند، بسیار مهم است. یکی از اصل‌های مهم اخلاقی که بسیار فراگیر بوده، «#صداقت» است. صداقت در همه جا لازم است و سرمایه اجتماعی پدید می‌آورد. وقتی سرمایه اجتماعی ساخته شد، به تدریج قاعده‌ها برای بازی سیاسی شکل می‌گیرند. امروزه در جامعه ما این جا افتاده که فلانی آدمی سیاسی است؛ یعنی او فردی «#صادق» نیست، در حالی که اتفاقاً هر اندازه جامعه پیچیده‌تر باشد، اهمیت صداقت بیشتر می‌شود. درست به همین دلیل است که بنیان تمدن اسلامی را امام علی (ع) بر صداقت مبتنی می‌سازند. امام جمله‌ای دارند با این مضمون که به خدا سوگند که من از معاویه زیرک‌تر بودم اما این ارزش‌ها دست و پای مرا می‌گیرند. در این معنا، شکست، پیروزی است. برای مثال ممکن است در جایی دروغ بگوییم و اتفاقاً رأی هم بیاوریم و در مقابل، در جایی راست بگوییم و شکست هم بخوریم اما باید بدانیم که راستگوی شکست‌خورده دوباره پتانسیل پیروزی دارد، حال آنکه دروغگوی پیروز، نه. این قاعده تاریخ است که هیچ‌گاه دروغ پنهان نمی‌ماند. بنابراین اصل «#صداقت» را هم شریعت تأیید می‌کند و هم قواعد امروزی. جالب اینجاست که فطرت هم آن (صداقت) را تأیید می‌کند.

این بحث مطرح است که آیا چون دروغ گفتن به دیگران زیان می‌رساند بد است یا آنکه دروغ‌گویی ذاتاً بد است، قطع نظر از آنکه به دیگری زیان و آسیب برساند یا نه؟ فرض کنید که کسی دروغی را به خودش بگوید و آن را علنی نکند. این فرد مدت‌ها با خودش کلنجار می‌رود که چرا این دروغ را گفته است. بر این اساس، بنیادهای اخلاقی در همه جا تولید سرمایه اجتماعی می‌کنند. به بیان دیگر صداقت، اعتماد پدید می‌آورد و اعتماد سبب انسجام و همبستگی اجتماعی می‌شود.

در حوزه اقتصاد می‌توان گفت که پول ابزار اعتماد است اما در حوزه خانواده، اجتماع و سیاست چه؟ برای مثال یک فرد چگونه می‌تواند مطمئن باشد که اگر دزدی به خانه‌اش دستبرد زد، همسایه‌اش با آن دزد همکاری نکند؟ آیا با پول می‌توان این را حل کرد؟ بسیاری از امور را نمی‌توان با پول حل کرد. یکی از این موارد «#قدرت» است. فرض کنید من به کسی رأی داده‌ام آیا می‌توانم به او اعتماد کنم که تا 4 سال به رأی من پایبند باشد؟ چگونه می‌توانم این اعتماد را به دست آورم؟ فو‌قش این است که به ابزارهایی تکیه کنم تا اعتمادم را به دست آورم؛ فی‌المثل آیا حزب می‌تواند به جای من رئیس‌جمهور انتخاب کند و من به واسطه حزب، اعتمادسازی کنم؟ تازه خود حزب هم در اینجا به یک معضل جدید تبدیل می‌شود. بنابراین چاره‌ای جز اعتمادسازی بر مبنای صداقت نیست.

•#226# حال که از اهمیت صداقت در پیدایی سرمایه اجتماعی سخن گفتید، بفرمایید که چه سازوکاری لازم است تا صداقت تولید

شود و چگونه و با چه معیارهایی می‌توان از آن حفاظت کرد؟

این پرسشی بنیادین است. پرسش دیگر آن است که آیا می‌توان از صداقت عبور کرد؟ به نظر می‌رسد که در برخی از جاها، استثنائاً می‌توان این کار را کرد اما این قاعده نیست؛ فرض کنید کسی می‌خواهد فرد دیگری را بکشد و به دنبال وی است. از ما می‌پرسد که او کجا رفت؛ از این طرف رفت یا آن طرف؟ خب در این وضعیت ما باید چه کار کنیم؟ تردیدی نیست که در اینجا به خاطر حفظ جان آن فرد، موقتاً صداقت را کنار می‌گذاریم. بنابراین بحث اصلی این است که صداقت همواره اصل بوده و مبتنی بر قواعد است و اگر جاهایی هم به طور استثنا می‌شکند، آن هم تابع قواعد است. در واقع نمی‌توان آن اندازه حوزه #171؛ مصلحت را گسترده‌تر کرد که همه جا به اسم مصلحت، صداقت را به کناری گذاشت.

اشاره کردیم که #171؛ صداقت امری طبیعی است. صداقت از طریق تکرار تبدیل به ملکه می‌شود. فرض بر این است که وقتی انسان متولد می‌شود، صادق است. همه دیده‌ایم که بچه‌ها زودتر اعتماد می‌کنند و ما بزرگ‌ترها هستیم که به تدریج به آنها می‌آموزیم به دیگران کمتر اعتماد کنند یا اصلاً نکنند. پس همه ما انسان‌ها تمایل داریم که راهی بیابیم تا #171؛ صداقت را کم‌کم به کناری بگذاریم اما باید بدانیم که ترمیم و تدارک دوباره آن، زمان زیادی می‌برد. معمولاً گفته می‌شود که صداقت به تکیه بر قواعد حاکم بر یک جامعه بازمی‌گردد.

صداقت اصل و قاعده‌ای است که زمان بسیاری می‌برد تا شکل گیرد اما از میان رفتن آن بسیار سریع رخ می‌دهد. بنابراین وظیفه ماست که #171؛ صداقت را با ظرافت حفظ کنیم؛ مثل تاجری که بیم دارد اعتبارش خدشه‌دار شود. بر این اساس یک نظام سیاسی هم باید همواره ترس از دست دادن اعتبار و مشروعیتش را داشته باشد.

#8226؛ به این معنایی که مطرح می‌کنید، هر نظام سیاسی برای حفظ خود باید از صداقت محافظت کند. همین‌طور است؛ زیرا نظام سیاسی در تحلیل نهایی، چیزی جز قراردادی مابین فرمانروا و فرمانبردار نیست. از جمله حقوق فرمانروا این است که بر اعتماد فرمانبرداران به خودش نظارت کند. از سوی دیگر مردم (فرمانبرداران) هم باید مطمئن باشند که فرمانروا به عهده‌ی که آنها با وی بسته‌اند، عمل می‌کند. بنابراین، صداقت یکی از معیارهای حفظ شفافیت است. هر گاه در چیزی ابهام وجود داشته باشد، صداقت در آن گم است، اگر هم باشد، قابل احراز نیست. یکی از بزرگان می‌گفت من دوست دارم آشکارا اشتباه کنم تا اینکه به صورت مبهم درست عمل کنم. در مفهوم #171؛ صداقت، چیزی به نام شفافیت وجود دارد. در دنیای معاصر، بخش بزرگی از آسیب‌های موجود در روابط بین‌الملل برخاسته از نبود شفافیت است. دومین ویژگی مفهوم #171؛ صداقت که در نوع خود بسیار مهم است، گونه‌ای اولویت‌بندی است؛ به این معنا که برخی از ارزش‌ها، بنیادین و برخی ارزش‌ها روبنایی هستند؛ برای مثال در اخلاق اسلامی، بردن آبرو، حیثیت و حرمت کسی همپای کشتن وی است. بنابراین آبرو، حرمت، خون، نسل، جان، مال، دین و عقل از ارزش‌های بنیادین در اخلاق اسلامی به شمار می‌آیند و باید در حفظ دقیق آنها بکوشیم.

در این میان عرض (آبرو) و دم (خون) از همه مهم‌تر هستند؛ به این معنا که حفظ آبرو و خون افراد در جامعه اسلامی اصل است و تحت هیچ شرایطی نباید به خطر افتد. حتی اگر به احکام اسلامی مرتبط با #171؛ عنف هم توجه کنید، می‌بینید که احراز آنها بسیار سختگیرانه است و اینگونه نیست که قاضی بر اساس مشاهده و گواه یک شاهد یا شاهدان به آسانی تسلیم شود و حکم براند. بنابراین حفظ ارزش‌هایی چون آبرو، خون، مال و... استثناهایی هستند که موقتاً سبب معطل ماندن اصل صداقت می‌شوند اما باید دانست که بزرگ‌ترین مصلحت، سرمایه اجتماعی است و سرمایه اجتماعی هم مبتنی بر صداقت است. بنابراین اگر بخواهیم برای حفظ سرمایه اجتماعی مصلحت‌سنجی کنیم، سرمایه اجتماعی از میان می‌رود. ما باید سازوکاری در جامعه و نظام سیاسی تعبیه کنیم که اگر کسی خطایی داشت، جرأت نکند فی‌المثل برای نمایندگی مجلس یا ریاست جمهوری نامزد شود.

#8226؛ چنین افرادی باید احساس کنند که در اتاق شیشه‌ای قرار دارند و همه دارند آنها را می‌بینند. همین‌طور است. اگر این سازوکار ایجاد شود، هم افراد خطاکار جرأت نامزد شدن برای امور مختلف را در جامعه به خود نمی‌دهند و هم از سوی دیگر، افرادی هم که سالم هستند، به جامعه چنان اعتماد پیدا می‌کنند که مطمئن هستند، آبروی‌شان حفظ می‌شود. اینها بحث‌هایی هستند که باید به شدت روی آنها کار کرد.

#8226؛ چرا و چگونه یک ساختار سیاسی از اخلاق و اصل برتر آن، یعنی #171؛ صداقت فاصله می‌گیرد و غیراخلاقی می‌شود؟ دلیل این امر به موضوعات مختلفی بازمی‌گردد که باید آنها را جدی گرفت؛ یکی ذات سیاست است که در آن ابهام زیادی وجود دارد. اتفاقاً به همین دلیل است که گفته می‌شود در سیاست باید همواره به‌روى روشنفکران، منتقدان و خبرنگاران گشوده باشد تا آنها به شفافیت حوزه سیاسی کمک کنند. تدارک صداقت در حوزه سیاسی کار بسیار سختی است. بنابراین در حوزه سیاسی باید اصل را بر بدبینی گذاشت تا خوش‌بینی. البته این به آن معنا نیست که باید به افراد، بدبین بود. اگر به یکدیگر بدبین باشیم، زندگی اجتماعی غیرممکن می‌شود. اصل را باید بر این گذاشت که انسان‌ها خوب هستند ولی قواعد، انحناهایی در جریان امور پدید می‌آورند. بنابراین باید همواره در قواعد بازنگری و آنها را اصلاح کرد. در حوزه سیاست که صداقت مبتنی بر شفافیت است، حکم می‌کند که به قواعد مشکوک باشیم و همواره آنها را اصلاح و تعدیل کنیم.

•#8226; به این معنا آیا پایه‌پای قواعد درونی که در انسان‌ها وجود دارد، قواعد بیرونی هم باید ضامن صداقت باشند؟ بله. اجازه بدهید در این زمینه مثالی بزنم؛ من چند وقت پیش فردی را دیدم که در مقابل آینه جلوی ماشین‌اش طناب داری آویخته بود. او گفت این باعث می‌شود تا در هنگام رانندگی خطاهای خود را به حداقل برسانم. فردی که خطاهای خود را اصلاح می‌کند، به تدریج گزینش‌های بهتری هم پیدا خواهد کرد. در حوزه سیاست هم باید قواعدی را با قواعدی دیگر جایگزین و اصلاح کرد. این را در اصطلاح «انصاف» می‌گویند. به این معنا که ما باید حتماً مبتنی بر قواعد عمل کنیم اما در عین حال انصاف این است که قواعد را همواره بازنگری کنیم تا عرصه سیاسی شفاف بماند؛ زیرا اگر شفافیت رخت بربندد، صداقت هم وجود نخواهد داشت. اینجاست که بازنگری در قواعد یک وظیفه اخلاقی تلقی می‌شود. در واقع ما باید قاعده کلانی برای سنجش قاعده‌ها درست کنیم.

این باعث می‌شود که سرمایه اجتماعی شکل گیرد. باید همواره به دنبال قواعدی برای حفظ صداقت بود. دلیل اینکه باید همواره شفافیت را حفظ کرد، این است که شفافیت همیشگی نیست. روابط اجتماعی همواره میل به تیره شدن هم دارند. بنابراین ما یک راه دراز اعتبار و اعتمادسازی را باید در سیاست دنبال کنیم؛ مثلاً اعتمادی را که امروزه به «رسانه» در برخی کشورها وجود دارد، ما هم باید جابیندازیم. اعتماد هم جز شفاف‌سازی و صداقت امکان ندارد؛ برای نمونه شما نمی‌توانید در گزارش خبر صادق نباشید، آنگاه در پی اعتمادسازی هم باشید. این اعتمادسازی نیست، «تدلیس» است. از تدلیس اعتماد زاده نمی‌شود. ممکن است از «تدلیس» موفقیت‌های موقتی به‌دست بیاید اما پایدار نیستند. بنابراین ما با راه دشوار اعتمادسازی در نهادهای سیاسی‌ای مانند احزاب و انتخابات رویارو هستیم.

امروزه در دولت می‌گویند که مواظب باشید رأی‌های‌تان را نخورند، در مجلس هم، همین را می‌گویند. هر نامزدی هم، این را تکرار می‌کند. این نشان می‌دهد که اعتماد وجود ندارد. از این رو، ما ناچاریم که صادق باشیم. از آنجایی که مجبوریم صادق باشیم، مجبور هستیم که شفاف هم باشیم و چون ناچاریم که شفاف باشیم، باید راه‌های شفاف‌سازی را هم طی کنیم تا سرمایه اجتماعی استواری داشته باشیم. با دستور نمی‌توان اعتمادسازی کرد. البته کسانی که در فضای اجتماعی و سیاسی غیرشفاف می‌شوند، میل به غیرشفاف‌سازی پیدا می‌کنند. این به آن معناست که ما همواره در پی تولید ذهن سودجو هستیم. در اینجاست که انسان احساس می‌کند از اخلاقی بودن سودی به دست نمی‌آورد، حال آنکه اخلاقی بودن برای سود بردن است. این سود، آن سود منفی نیست. در واقع ما باید به دنبال تحلیل خطا در ارتباط با اصول اخلاقی و مصلحت باشیم.